

دعوت امام مهدی علیه السلام دعوتی برای عموم مسلمانان است

این دعوتی صادقانه است برای عموم مسلمانان که به جای استهزا و تمسخر و اتهام‌زنی‌هایی که در طول سالیان گذشته [از طریق آن] با ما مواجه شده‌اند، آنچه را دعوت مبارک مهدوی ارائه می‌دهد جدی بگیرند و دلایل آن را - که بر اساس متون کتب مقدس و نصوص متواتری است که از جانشینان خدا گزارش شده - جست‌وجو و موشکافی کنند؛ و بدانند که تدبیر خداوند در یاری دادن مهدی امت‌ها و اعتلای یاد او محقق شده است و وعده خداوند سبحان، ناگزیر محقق می‌شود.

پیام فیس‌بوک دکتر علاء‌السالم، ۱۳ نوامبر ۲۰۲۱

سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی

قسمت پنجم

او را این‌گونه دیدم...

قسمت اول

نماز و روزه در قطب

قسمت نهم (پایانی)

راه‌زنان در مسیر ملکوت

قسمت سوم

شناخت خداوند فقط با شناخت حجت

قسمت سوم



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه اخلاقی

فهرست

- داستان ایمان دکتر زکی صبیحاوی به دعوت مهدوی | قسمت اول ۳
- شناخت خداوند فقط با شناخت حجت خدا | قسمت سوم ۸
- راهزنان در مسیر ملکوت | قسمت سوم ۱۱
- پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا ی دمشقی | قسمت پنجم ۱۴
- احکام تطبیقی، نماز و روزه در قطب | قسمت نهم ۱۸



هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۳۶، جمعه ۱۵ مهر ۱۴۰۱،
۱۱ ربیع الاول ۱۴۴۴، ۷ اکتبر ۲۰۲۲
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



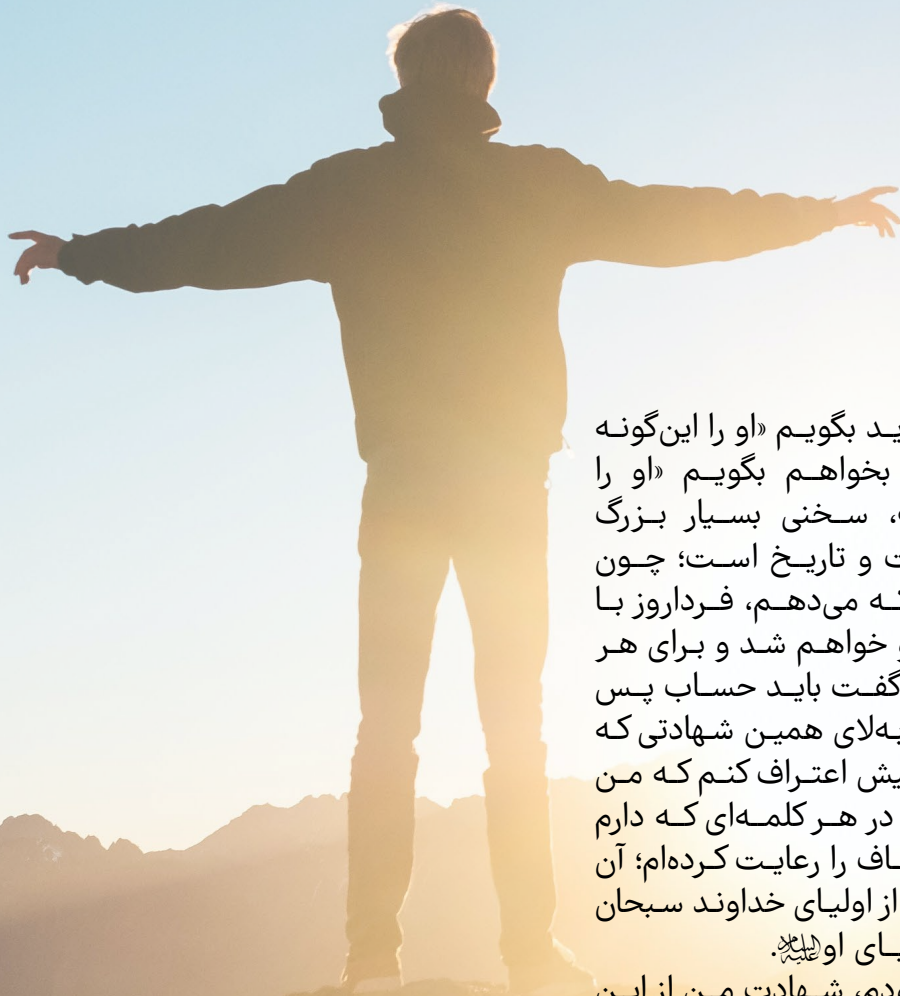
هر گونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على محمد وآله الطاهرين

او را این گونه دیدم... | قسمت اول

داستان ایمان دکترزکی صبیحاوی به دعوت مبارک مهدوی



همین ابتدای کار باید بگویم «او را این گونه دیدم»؛ اما اینکه بخواهم بگویم «او را این گونه شناختم»، سخنی بسیار بزرگ و ظلمی به حقیقت و تاریخ است؛ چون با همین شهادتی که می‌دهم، فردا روز با خدای خودم رودر رو خواهم شد و برای هر کلمه‌ای که خواهم گفت باید حساب پس دهم؛ همچنین در لابه‌لای همین شهادتی که می‌دهم، باید پیشاپیش اعتراف کنم که من نمی‌توانم ادعا کنم در هر کلمه‌ای که دارم می‌نویسم جانب انصاف را رعایت کرده‌ام؛ آن هم در حق یک ولی از اولیای خداوند سبحان و یک صفی از اصفیای او علیه السلام.

اما به حساب خودم، شهادت من از این شناخت، به اندازه خودم بوده و نه به اندازه او؛ و امیدوارم خداوند سبحان این شهادت آلوده به تقصیر مرا که سرشار از قصور هم هست، دروازه‌ای به سوی هدایت خواننده و جویندگان حق و حقیقت قرار دهد.

سیداحمدالحسن:

به خدا ایمان آورید و به طاغوت کفر بورزید و به عروة الوثقی، حجت خدا بر زمینش، مهدی موعود علیه السلام تمسک جوید و بدانید که لازمه ایمان به خدا، کفر به طاغوت است و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؛ همانند رفتن تاریکی و برآمدن نور.
(سرگردانی یا راه به سوی خدا)



البته که این حرف‌های برادر ما، از آنچه من در سر داشتم غریب نبود چون من -پناه می‌برم به خدا از شرّ منیت- اصلاً در زندگی‌ام چیزی به نام تقلید نمی‌شناختم، و حتی وقتی می‌گفتم من مقلد فلان عالم هستم، فقط برای مماشات و همراهی با مردم بود؛ چون عموم شیعه باور داشتند که اگر کسی در عبادات تقلید نکند -لا اقل- اگر نگوییم عبادت‌هایش مقبول نیست، اما مشکوک به باطل بودن است؛ و برای اینکه کسی خودش را از حرف‌های زیادی و بیهوده این‌ها خلاص کند، بهتر بود بگوید که من مقلد فلانی هستم و آزاد شود.

ولی گاهی اوقات، وقتی بحث درباره نقش مرجعیت و رجال دین در جامعه پیش می‌آمد، با دانسته‌های خود به نقش آن‌ها انتقاد می‌کردم؛ چراکه احوال مرجعیت، خصوصاً بعد از سقوط نظام [صدام]، دیگر بر مردم پوشیده نبود و حتی فریب‌خورده‌ها هم دیگر بیدار شده بودند، چه برسد به اینکه یک نفر احوال آن‌ها را در زمان آن طاعی [صدام] هم زیر نظر گرفته باشد؛ به‌خصوص از وقتی که چشم باز کردیم و دیدیم که چه نقش شرم‌آوری در برابر جنگ عراق و ایران داشته‌اند و مردم را به دست کشتارگاه طاغوت دادند تا به بهانه تقیه، درو شوند؛ و از این دست کلاه‌برداری‌های (فریب‌کاری‌های) حوزوی که اصلاً ربطی به دین نداشته است.

این برادر ما مشغول صحبت بود و موضع‌گیری دردناک علما را فاش می‌کرد و نشان می‌داد که خیلی چیزها از آن‌ها می‌داند. یکی از چیزهایی که گفت، به نقل از یکی از افراد موثق و از دوستان خودش بود. او می‌گفت آن‌ها کارهای شرم‌آوری می‌کنند که فقط از مردمی که جامعه آن‌ها را (بچه مزلف خیابانی) نام می‌گذارد برمی‌آید؛ البته که من از خواننده برای به‌کاربردن چنین واژگانی عذرخواهی می‌کنم، ولی باید بدانید کمترین معنای ممکن که می‌شود در وصف آبروریزی‌های این علمای دین و آن عده‌ای که خودشان را مراجع نامیده‌اند به کار برد، همین است. بعد از اینکه این برادر اطمینان یافت که من کاملاً هم‌فکر و هم‌سو با او هستم و هرچه درباره مصیبت‌های عمامه‌داران گفته است من قبول دارم، وارد موضوع دعوت یمانی علیه السلام شد و گفت: مردی ظهور کرده است که می‌گوید من وصی و رسول امام مهدی علیه السلام هستم؛ نام او احمد و اخلاقش چنان و

اولین آشنایی من با این دعوت مبارک و البته نه با دعوتگر آن، (درو و سلام خداوند بر داعی این دعوت و بر پدران و پسرانش باد). در سالگرد اربعین امام حسین علیه السلام و در تاریخ ۲۰/ صفر/ ۱۴۲۶ ق مصادف با پنج‌شنبه، ۲۰۰۵/۳/۳۱ م بود.

در آن زیارت، دو برادر به‌همراه ما آمدند که هیچ‌کدام از آن‌ها اعضای دانشگاه نبودند؛ با اینکه این زیارت، برای اعضای دانشگاه ترتیب داده بود، ولی -سبحان الله- این داستان این‌گونه اتفاق افتاد. این‌گونه شد که این دو مرد همراه ما سوار اتوبوسی شدند که داشت ما را به کربلای مقدس می‌برد. با اینکه ماشین‌های دیگری هم آنجا بود که آن‌ها را سوار کند، اما چون یکی از این دو برادر (فرد)، دوست دوست من، یکی از استاد‌های دانشگاه بودند، سبب شد این دو نفر با ما بیایند.

خلاصه اینکه ابتدای کار همه‌چیز عادی بود. دوست من آن دو نفر را به من معرفی کرد و ما با هم خوش‌وبشی کردیم و سفر شروع شد. در طول راه، همه سخن درباره «صاحب دعوتی که گفتم» (صلوات الله و سلامه علیه) بود.

یکی از این دو برادر بین من و دوستم نشست و گفت وگویی آن‌ها از همان ابتدای سفر شروع شد تا پاسی از راه. یادم هست که این برادر با خودش کتاب (مفاتیح الجنان) آورده بود؛ دعای جوشن صغیر می‌خواند و معانی بعضی الفاظ آن دعا را از ما می‌پرسید و در بعضی از فقرات دعا توقف می‌کرد و سعی می‌کرد درباره آن مقطع‌ها بحثی راه بیندازد. این در حالی بود که این برادر، با دوست من درباره دعوت یمانی آل محمد (ص) بسیار حرف زده بود. آن‌طور که دوستم برایم گفت، رقیقش از او پرسیده بود: آیا فکر می‌کنی دوستت این امر را قبول خواهد کرد؟ آیا دعوت را برایش بگویم؟ دوستم هم گفت که من جوابش را می‌دادم و می‌گفتم که از عکس‌العمل تو نسبت به موضوع دعوت می‌ترسم؛ ولی با این حال به دوستم گفتم یک تلاشی بکن! ان شاء الله خیر است!

این بود که این برادر رو به من کرد و از اوضاع علما با من گفت. همچنین می‌گفت که علما از وظیفه و تکلیف خودشان نسبت به مردم سر باز زده‌اند و در هدایت آن‌ها کوتاهی کرده‌اند؛ علما ورع کمی دارند و نگاهشان به دنیا است.

سید احمد الحسن:

افرادی که قائم را یاری نمی‌دهند، همان علمای بی‌عمل هستند؛ با اینکه مردم از آنان انتظار یاری قائم علیه السلام را دارند. چگونه از این علما انتظار یاری داشته باشم، درحالی که امامان در احادیثشان تصریح می‌کنند که این علما، باعث جدایی امت و پراکندگی هستند.

(خطبه ملاقات)

صفاتش چنان است.

وقتی این برادر درباره‌ی این شخصیت حرف می‌زد، حس و حال غریب و عجیبی داشت. از او به زبان یک «دوستدار» حرف می‌زد. دوستداری که اگر گزافه نگفته باشم، انگار در دوست داشتن او ذوب شده بود. من بی‌آنکه نظری بدهم و حرفی بزنم گوش می‌کردم؛ چون برای من، آن موضوع، انگار فقط یک مکالمه‌ای بود که باید می‌شنیدم تا راه ما به پایان برسد و منفعت‌های آن را بگیرم.

برای خودم تصمیم جدی گرفته بودم که از منتسب شدن به هر جریان فکری دور بمانم و این تصمیم من از آنجایی برمی‌آمد که واقعیت‌های زندگی مردم را می‌دیدم و درک کرده بودم که چه بسیار کسانی که ما در شمار آدم‌های با فرهنگ و روشنفکر می‌پنداشتیم و چه بسیار از همین‌ها غرق در این جریان خروشان جانب‌داری از احزاب و سازمان‌ها شده بودند؛ همان جریان‌هایی که دکان‌هایشان کشور را در خودش غرق کرده بود و خنده‌دار و گریه‌دار اینجا بود که اکثر آن‌ها چیزی بیش از پیوستن به جریان‌ها را می‌خواستند؛ و آن چسبیدن به اطراف و احزاب بود تا برای خود نفع مادی فراهم کنند و از این‌رو با سر به‌سوی آن می‌رفتند.

برای همین بود که بسیاری از مردم و از جمله همان‌هایی را که منتسب به طرز فکر آن دکان‌ها و کارهای آن‌ها بود من نمی‌پذیرفتم، و بدتر اینکه از شیوه‌ی مورد ادعا و کم‌بهای آن بسیار بدم می‌آمد، و به شکرانه‌ی چنین حسی، خداوند سبحان مرا از مشارکت با این دموکراسی کاملاً وارداتی بی‌آنکه بدانم چقدر خطرناک است دور نگه داشته بود؛ برای همین بود که به حرف‌های این برادر گوش می‌کردم و هرآنچه می‌گفت برایم حل شده بود؛ از جمله همان موضوع شایع بین مردم و همان دسته‌بندی‌های جریانات فکری.

به همین دلیل [برای فکر درباره‌ی دعوت مبارک] به او قول مساعد دادم؛ ولی سخنانش جای زیادی از فکرم را به خودش مشغول نکرد؛ خصوصاً اینکه به من گفت درباره‌ی این دعوت روی در و دیوارهای شهر خیلی چیزها نوشته شده است. این موضوع باعث شد بیشتر به آن بی‌توجه بشوم؛ چون بعد از سقوط نظام [صدام] هر چیز و ناچیزی را روی دیوارها می‌نوشتند (تبلیغ بر روی دیوارها) و تر و خشک

همه با هم فروخته می‌شد.

خلاصه اینکه ما زیارت کردیم و صد البته آن زیارت عجیب، برای اولین بار، دارای مشقات زیادی برای من بود؛ چون من عادت داشتم خیلی کم به زیارت مرقد‌ها و عتبات مقدس بروم و حتی می‌توانم بگویم با چنین مناسبتی، این اولین زیارت من در طول زندگی گذشته‌ام بود.

در راه بازگشت، آن دو برادر هم با ما برگشتند؛ ولی این بار حرف‌ها به‌صورت گسترده‌تری گفته می‌شد؛ چون او مطمئن بود که من شنونده‌ی خوبی هستم و هیچ اعتراضی هم نمی‌کنم؛ بماند اینکه درباره‌ی معممین توافق نظر هم داشتیم.

از آنجا که این سفر خستگی بر تنم نشانده بود، دیگر برخی حرف‌ها را می‌شنیدم و برخی دیگر را هم نمی‌شنیدم. ولی چیزی که توجه مرا جلب کرد این بود که این برادر وقتی داشتیم وارد ایست بازرسی شهر می‌شدیم، رو به شهر قائم (بصره) کرد و صلواتی بر محمد و آل محمد فرستاد و گفت: «اللهم صل علی محمد و آل محمد، الأئمة و المهديين و سلم تسليماً».

صلوات فرستادن افرادی که در اتوبوس بودند هم بلند شد، بی‌آنکه کسی متوجه باشد که این برادر ما گفته بود «شهر قائم»؛ اما من تعجب کرده بودم بی‌آنکه حرفی بزنم.

این برادر از ما خواست که این موضوع را مهم تلقی کنیم و به‌صورت جدی به آن فکر کنیم و درباره‌ی آن کنکاش کنیم. ما هم به او گفتیم خیر باشد ان شاء الله! و از هم جدا شدیم.

دو سه روز بعد، در منزل یکی از دوستان دوباره همدیگر را ملاقات کردیم. برادر او با زنی از نزدیکانش ازدواج کرده بود که همراه او از ما پذیرایی می‌کرد. این بار هم با این برادر روبه‌رو شده بودم و این بار او به‌شکل وسیع‌تری درباره‌ی موضوع و ادله‌ی این دعوت، به‌صورت عمومی حرف زد.

او دفترچه‌ای درباره‌ی دعوت در دست داشت و درباره‌ی دعوت و صاحب آن به صورتی عاطفی و منفعل حرف می‌زد و ما را به آن دعوت می‌کرد. ما سخنان او را می‌شنیدیم. او نظر ما را پرسید و خبرمان داد که این دعوت، حسینیّه‌ی جدیدی در «طور الباء» واقع در «حی الزهراء» دارد، و کسانی که آنجا کار می‌کنند هم از

سید احمد الحسن:

بر ما واجب است از راهی که اوصیای محمد ﷺ برایمان ترسیم کردند تبعیت کنیم؛ چرا که آن‌ها کشتی نجات‌اند و کسی که از آنان پیشی بگیرد، گمراه، و کسی که از آن‌ها عقب بیفتد فنا و نابود می‌شود و کسی که همراه آن‌ها باشد، (به‌حق) ملحق می‌شود. (سرگردانی یا راه به‌سوی خدا)



تا جایی که به یاد دارم، یا این جمعه بود یا جمعه بعدی که امام جمعه آمد؛ مردی بود که چفیه و عقاب بر سر داشت. بلند بالا و سبزه بود؛ و وقتی داخل حسینیه شدیم توجه مرا جلب کرد. تنها نماز می خواند و در حسینیه هرکسی داشت کاری انجام می داد.

ما رفتیم و وارد آن اتاقی شدیم که یکی از شیوخ داشت در آنجا از دعوت حرف می زد. اسمش (شیخ حبیب) بود. فردی ساده که کلامش از روی باطن، و به طور عجیبی فی البداهه بود و انگار از زمان ما نبود. با همان اولین باری که پیروان این دعوت را دیدم، چیزی در درون من ایجاد شد که مرا خواهان آن می کرد؛ و آن این بود که به دوست استاد [دانشگاه] خودم گفتم: تا جایی که می بینم، مردمان این امر، از آدم های ساده ای هستند؛ چون یادم می آید وقتی پادشاه روم [هرکول / هیراکلیوس] از ابوسفیان (لع) درباره پیروان محمد ﷺ پرسید که آیا از بزرگان قومشان هستند یا از آدم های ساده؛ ابوسفیان جواب داد: از آدم های ساده و فقرایی هستند که کسی به آن ها نیم نگاهی هم نمی کند. در اینجا هیراکلیوس گفت: پیروان دیگر پیامبران هم همین طور بوده اند؛ و این جملات، دلیل من برای شناخت حق شده بودند؛ چرا که دعوت حق را در ابتدای کار، کسی به جز مردمان ساده پیروی نمی کند و این دعوت هم در ابتدای کارش است و حال و روز آن، همان گونه است که هیراکلیوس درباره پیروان انبیاء ﷺ گفت بود؛ به خصوص این شیخی که در حال صحبت بود (شیخ حبیب)؛ و این بود که دلم به این مکان تعلق پیدا کرد و از همان روز دیگر نتوانستم از آنجا دل بکنم. مهم اینکه نماز جمعه را پشت سر آن مرد سبزه روی بلند بالا خواندیم. در دستش قرآنی داشت و در هنگام سخن گفتن بسیار به زمین اشاره می کرد. وقتی سخن به سیره و سلوک آن عمامه داران می رسید، سخنانش شدت و انفعال واضحی می گرفت. به خصوص وقتی از انحراف های عقیدتی و اخلاقی آن ها حرف می زد. انگیزه ای در خودم نمی دیدم که در خصوص امام جمعه سؤال بپرسم؛ چرا که فکر می کردم حتماً او از پیروان است؛ و اینکه دو خطبه او خیلی ساده و فی البداهه بود؛ دارای تکلف و پیچیدگی هم نبود؛ به علاوه اینکه در گوش دادن هم دقتی نکردم؛ چون آن موقعیت، سراسر برای من حالت جدیدی داشت؛



مؤمنین به این دعوت هستند و در آنجا نماز جمعه برگزار می شود.

این گفته های او مصادف با روز چهارشنبه بود و با هم قرار گذاشتیم که به آن حسینیه برویم و سر و گوشی آب بدهیم (کسب خبر کنیم) و چیزهایی را که گفته ببینیم. بعد از رفتن ما از خانه او، من و دوستم، همان استاد، درباره گفت و شنودها با هم صحبت کردیم و وی نظرم را درباره شنیده ها پرسید.

من به او گفتم جمعه که شد، ان شاء الله، می رویم و خودمان می بینیم. اگر دیدم آن هایی که در آنجا هستند از اهل خدا هستند، ان شاء الله خیر است؛ و اگر چنان نباشد به قول گفتنی. لکل حادث حدیث / برای هر رخدادی، سخنی هست؛ اما این فرد (دوستی که همراه من بود)، رؤیا را دلیل شناخت قرار داد و گفت: اگر رؤیایی دیدی، همان طور که برادرمان گفت، یعنی اینکه این موضوع مهمی است و ارزش کنکاش و توجه دارد.

ما از هم جدا شدیم. از آن موضوع فقط مسئله موعد و زیارت این حسینیه را در سر داشتیم.

جمعه مبارک رسید و رفتیم سر قرار؛ این اولین دیدار ما با آن امر واقعاً عظیم بود.

حسینیه ای که آن برادر به ما گفته بود، به جز یک حصار به ارتفاع چند سانتیمتر از زمین و یک اتاق از نی اندود شده و انباشتی از آجر و مصالح بسیار ساده، چیز دیگری نبود. نمازخانه با ماسه فرش شده بود. روزها، روزهای نزدیک به تابستان بود.

سید احمد الحسن:

از اهل بیت ﷺ به این معنا روایت شده است: «دعوت کنندگانی خاموش به سوی ما باشید». یعنی با علم، عمل و رفتار نیک در میان مردم؛ نه فقط با حرف زدن، که ابزار اصلی برای بیان و تبلیغ و فراخوانی است.

(گوساله، جلد ۲)



بود و حتی در من یک دگرگونی مثل آتشفشان و گدازه های آن ایجاد کرد. همه مردمی که این دعوت برای آن ها گفته می شد از ابتدا عکس العمل شوک زدگی و حیرت و سرگشتگی را داشتند؛ و حیرت زدگی آن مردم تا جایی پیش می رفت که شنونده یک راست آن را انکار می کرد؛ درست قبل از آنکه موضوع برایش روشن و میوه آن برایش رسیده شود (مطلب را کامل متوجه شود)؛ و شک ندارم این چنین بازخوردی، نشان می دهد همین کسی که این دعوت را انکار کرده است، برایش یک واقعیت تاریخی تاریک فاش شده که او می پنداشته همان نور بوده است؛ و بعد از این مسیر طولانی برای او فاش شده که داشته خودش را گول می زده و نوری در کار نبوده؛ همه راه، تاریکی در تاریکی بوده است!

برای همین بود که مقدر شده بود صاحب دعوت، حال مردم را دریابد و با آن ها با نرمش رفتار کند؛ او به پیروانش گفته بود با مردم با دوستی برخورد کنند و با آن ها رفتار طیب و مریض، و حکیم و دیوانه را در پیش بگیرند.

چون فسادى که این فقهای بد در طول مسیر تاریخ آن در دین وارد کرده بودند، بسیار بزرگ، و بسیار خطرناک بود! و اگر ظهور این شخص (علیه السلام) در این وقت نبود، دین به تمامی از بین می رفت. برای همین بوده که ظهورش در این دوران به معنای گشودن دستی برای یاری خداوند برای بشر بود، قبل از آنکه شیطان ریش همه را به دست بگیرد (همه را پیرو خود سازد).

قرآن می فرماید: **(قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَىٰ لَيْسَ أَخْرَجْتَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا)** [سپس] گفت: «به من بگو این را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعاً فرزندانش را جز اندکی [از آن ها] افسار خواهم کرد». (اسراء، ۶۲)

و می بینیم تا همین امروز هم او (علیه السلام) دارد به پیروانش دستور می دهد که با مردم دوست باشند؛ حتی دستور می دهد بسیار هم مهربان باشند؛ چون در حال رسیدن به زمان طوفان و تنور نزدیک به جوشیدن است و نزدیک است آن روزی برسد که دیگر، توبه مردم پذیرفته نمی شود.

ادامه دارد...

حتی می توانم بگویم سرگشته و حیران شده بودم. گزاف نگفتم! اگر بگویم: انگار اولین روزی است که این چیزها را یاد گرفته ام؛ عالم عجیبی به نام (دین)! تمام شد! همین که دلیل من در شناخت حق با این مکان و افراد این مکان مرتبط شد، دیگر نمی توانستم از آن ها جدا شوم تا اینکه پا در این مکان طاهر و پاک گذاشتم.

از آن روز تا حالا، روزی نبوده که من پناه می برم به خدا از شرّ منیت. در آنجا باشم و به سخنان آن برادران انصار گوش ندهم و از آن ها چیزی یاد نگیرم؛ و برای اولین بار با روایات طاهرین (علیهم السلام) به این صورت روبه رو شدم.

همه آن چیزی که قبلاً از روایات ایشان (علیهم السلام) می دانستیم، همان بخش هایی بود که مردم را دعوت به کرامت های اخلاقی می کرد؛ اما چیزی را که در وصف واقعیت ها و انحراف مردم از حق، و پیروان فقهای گمراهی و علامات آن فقها باشد من شخصاً بلد نبودم؛ حتی با اینکه محبتی به آن عمامه داران نداشتم و وجودشان برایم سنگینی داشت (تحملشان سخت بود)، نمی دانستم که آل محمد (علیهم السلام) چه چیزها درباره آن ها فرموده اند. چون دین برایم قبل از ورود به این مکان طاهر، در تخصص من نبود؛ بلکه در تخصص عمامه داران بود؛ و شاید این بود که برای من یک شوک ایجاد کرد و مرا سرگشته و مدهوش نمود؛ اینکه **دین، یک مسئولیت جمعی است و عذر و بهانه ای برای هیچ انسانی وجود ندارد که درباره دین اطلاعات نداشته باشد و آن را نشانسد.**

به همین دلیل بود که فهمیدم این ضرب المثل: «ضعها برأس العالم و اطلع منها سالم» / همه چیز را به گردن علما بینداز و خودت را برهان» چیزی نبوده مگر یک فریب بزرگ که بخش بزرگی از دین - اگر نگوییم همه آن - را با اشاعه همین گفته در بین مردم، نابود کرده بود.

حتی برای ثابت کردن هرچه بیشتر این گفته، شروع کرده بودند به بافتن مغالطه هایی از جمله اینکه: «جاهل باید دنباله رو عالم باشد» و «دین هم یک نوع تخصص است؛ درست مانند طب و هندسه و دیگر علوم»، و «عامی باید در دینش تقلید کند»، و از این قبیل عبارات بی معنا که با آن ها دین و شناخت دین را مصادره کرده بودند.

این بود که این دعوت در واقع برای من شوک آور

سید احمد الحسن:

خلیفه خدا یا امام مهدی (علیه السلام) در این زمان، باب خداوند است و فیض الهی و وجود از او نازل می شود.

(گزیده ای از تفسیر سوره فاتحه)



شناخت خداوند فقط با شناخت حجت خدا | قسمت سوم



دعوت به حاکمیت خدا

نویسنده: میعاد مسعودی

آنچه در قسمت های قبل بررسی کردیم:

۱. هدف خلقت انسان؛
 ۲. علت واجب بودن شناخت حجت خدا در زمین؛
 ۳. دو ملاک شناخت حجت های الهی.
- همچنین دانستیم که وصیت، اصلی ترین و اولین راه شناخت حجت خداست و تمامی حجت های الهی دارای وصیتی آشکار از حجت های گذشته بوده اند که برای مردم قابل دسترسی بوده و حجت های خدا با احتجاج به آن، حقانیتشان را اثبات می کرده اند...

در ادامه به دومین راه شناخت حجت، یعنی علم الهی اشاره کردیم و سوالات زیر را پاسخ دادیم:

۱. منظور از علمی که باید نزد حجت خدا باشد چیست؟
۲. آیا حجت خدا باید همه علوم را بداند؟
۳. چه تفاوتی است میان علم حجت خدا در زمین و علمی که در روح او به ودیعه گذاشته شده؟
۴. علوم مورد نیاز حجت خدا چگونه به او می رسد؟

در این قسمت قصد داریم به سومین راه شناخت حجت خدا یعنی «دعوت به حاکمیت خدا» بپردازیم.

سید احمد الحسن:

از جمله الطاف الهی آن است که خداوند برای ما قانون و قاعده ای قرار داده است تا با آن، حجت های الهی را تشخیص دهیم و آن ها را از مدعیان دروغین، بازشناسیم؛ قانون مذکور از سه بخش مرتبط با هم تشکیل شده است که اولین آن ها وصیت، دومی شان علم و سومی، دعوت به حاکمیت خداوند متعال است.

(سفر موسی به مجمع البحرین)



این موضوع شکی برجای نمی گذارد که حکومت و تبعیت فقط مخصوص حجت خدا در زمین است؛ زیرا او نماینده خداست و تنها او می تواند اراده و حاکمیت خدا را در زمین اجرا کند.

امام باقر (علیه السلام) در رابطه با راه شناخت قائم (علیه السلام) فرمود: «هرچیزی برای شما ایجاد اشکال یا شبهه کند، وصیت، پرچم و سلاح (۳) پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، جای هیچ گونه شبهه و اشکالی برایتان باقی نمی گذارد ... بر حذر باشید از کسانی که خود را به دروغ به آل محمد (علیهم السلام) نسبت می دهند؛ زیرا برای آل محمد و علی (علیه السلام) فقط یک پرچم، و برای دیگران پرچم هاست؛ پس در جای خودت ثابت باش و از هیچ کس ابداً تبعیت نکن، تا مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) را ببینی که با او «وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)» و «پرچم» او و «سلاح [علم]» او باشد.» (۴)

می بینیم امام باقر (علیه السلام) «پرچم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)» را جزو راه شناخت حجت بیان فرموده اند؛ این پرچم همان شعار قائم یعنی دعوت به حاکمیت خداست.

عبدالله بن عجلان از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که در پرچم مهدی (علیه السلام) عبارت البیعة لله (عزوجل) وجود دارد. (۵)

«البیعة لله» یعنی بیعت یا حاکمیت فقط مخصوص خداست.

سید احمد الحسن در رابطه با دعوت به حاکمیت خدا می فرماید:

«زمین هرگز از هدایت و حق خالی نخواهد شد، و اگر از پرچم برافراشته ای که دعوت به حاکمیت خدا بکند خالی باشد، باید بگوییم که در آن هنگام زمین از هدایت و حق تهی است؛ پس دعوت به حاکمیت خدا، به خصوص هنگامی که داعی به سمت

حاکمیت خدا یعنی چه؟

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... (۱) (و آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت...)).

خداوند اولین حجتش یعنی حضرت آدم (علیه السلام) را به عنوان اولین خلیفه یا پادشاه در زمین انتخاب کرد، و این مقام ولایت برای تمامی حجت های الهی ثابت است.

در واقع فقط حجت های الهی حق حکومت و ولایت بر مردم را دارند؛ زیرا تنها آن ها می توانند اراده خداوند را در زمین اجرا کنند؛ چراکه طبق فرموده قرآن کریم حجت های الهی دارای عصمت در انتقال اوامر الهی بوده که اطاعت از آن ها را واجب می کند.

خداوند پس از اینکه آدم (علیه السلام) را به عنوان اولین خلیفه در زمین می گمارد، به تمام ملائکه دستور سجده به آدم (علیه السلام) را می دهد:

(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (۲)
(و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا و تکبر ورزید و از فرقه کافران شد).

سجده، نهایت خضوع و اطاعت است!

وقتی کسی بر حجت خدا سجده کرد، در واقع باید او را در تمامی اوامر و نواهی اش اطاعت کند؛ چرا که اطاعت از او همان اطاعت از خداوند تبارک و تعالی است؛

مسئله سجده برای آدم در سوره های مختلفی از قرآن آمده است؛ مانند:
سوره اعراف آیه ۱۱، سوره حجر آیه ۳۰، سوره اسراء آیه ۶۱، سوره کهف آیه ۵۰ و سوره طه آیه ۱۱۶.

سید احمد الحسن:

اینکه قانون را خداوند وضع، و حاکم را خداوند منصوب می کند، از بدیهیات ادیان سه گانه است، و متونی که بر این مطلب صخه می گذارند در تورات، انجیل و قرآن، بسیارند. به زبان ساده، قانون در این زمان همان قرآن، انجیل و تورات است، و حاکم، نیز مهدی، عیسی، و ایلیا (علیهم السلام) هستند.
(جهاد درب بهشت است، تمدن مادی، تمدن اخلاقی و جهاد)

یا حاکم باشند. همان طور که اعتقاد اهل سنت است. باید دلیلی بیاورد که خداوند اجازه این کار را به او داده است؛ در غیر این صورت مسئله بر همان اصل خود می ماند. اینکه ولایت برای خداوند است و فقط با اذن خداوند سبحان و متعال منتقل می شود و منصوب کردن حاکم تنها از سوی خداوند سبحان و متعال جایز است.

اصل ثابت، همان خلافت خداوند در زمین با تعیین الهی است و اینکه در هر زمانی، خداوند در زمین جانشینی دارد که خودش او را تعیین می کند. (۷)

در ادامه به سؤالات متداول در خصوص راه شناخت حجت خدا خواهیم پرداخت. با ما همراه باشید...

حق (خلیفه خدا) تنها کسی است که به آن دعوت می کند. دلیلی برای طالبان شناخت حق است که دلیل نص و وصیت پیشین را تأیید می کند؛ یعنی دعوت به حاکمیت خدا با انضمام به نص، دلیلی بر حقانیت خلیفه خدا خواهد بود؛ یعنی دلیلی است که نص را یاری می کند و یقین مؤمنان به حقانیت او را فزونی می بخشد. البته مقصود از حاکمیت خدا، تنها در حد قانون گذاری نیست؛ بلکه در سطح اجرا و حکومت نیز هست؛ با اینکه اساساً امکان ندارد کسی قائل به حاکمیت خدا در سطح قانون گذاری، بدون حاکمیت در سطح اجرا و حکومت باشد؛ چون قانون گذاری امری متجدد و به روز است؛ پس ناچار باید دریچه ای متصل به خدا باشد تا حکم هر مسئله جدید و حادثی را خداوند به او برساند؛ و لازم نیست که خلیفه خدا مستقیماً خودش متولی حکومت شود؛ بلکه لازم است که بر نظام حکومت و به خصوص بر جان مردم مسلط باشد؛ مانند مسائل ویژه مربوط به تصمیمات جنگ و صلح یا قصاص، یعنی احکام اعدام. (۶)

منابع:

۱. بقره، ۳۰.
۲. بقره، ۳۴.
۳. رسول خدا ص فرمود: «أَلْعَلُّمُ سِلَاحِي». «علم سلاح من است». بحار الانوار: ج ۶۹ ص ۳۰
- همچنین امام رضا (ع) فرمود: «امام باقر (ع) می فرمود: همانا مثل سلاح در ما مانند تابوت است در بنی اسرائیل؛ یعنی هرکسی تابوت نزدش بود نبوت برای او بود و به همین صورت هرکدام از ما که سلاح نزدش باشد صاحب امر است.» از ایشان سؤال شد: آیا سلاح از علم جداست؟ امام رضا (ع) فرمود: «خیر». کافی: ج ۱ ص ۲۳۸
۴. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۴؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۲۲؛ إلزام الناصب: ج ۲ ص ۹۶

۵. منتخب الانوار المضيئه: ص ۳۱۱؛ کمال الدین: ص ۶۵۴
۶. کتاب عقاید اسلام، نوشته سید احمد الحسن، ص ۱۴۰
۷. کتاب عقاید اسلام، نوشته سید احمد الحسن، ص ۱۷۶

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که «دعوت به حاکمیت خدا» فقط در لفظ نیست و کسی که این شعار را سر می دهد باید حقیقتاً برای خلافت حجت خدا در زمین عمل کند، و طبیعتاً کسی که در کلام، به حاکمیت خدا دعوت می کند اما برای خلافت شخص غیر معصوم می کوشد و به او ولایت می دهد دروغ گویی بیش نیست؛ زیرا ابتدایی ترین معنای حاکمیت خدا را درک نکرده است!

سید احمد الحسن در ادامه کتاب شگفت انگیز عقاید اسلام در مبحث خلافت الهی می فرماید: «فرمانروایی مخصوص خداوند است و هیچ فردی حق دخالت در فرمانروایی خداوند را ندارد، مگر با اجازه او. هرکس بخواهد فرمانروایی را از خداوند به مردم منتقل کند، تا مردم دارای ولایت نصب خلیفه

سید احمد الحسن:

دعوت به حاکمیت خدا به خصوص هنگامی که دعوت کننده به سمت حق (خلیفه خدا) تنها کسی است که به آن دعوت می کند، دلیلی برای طالبان شناخت حق است که دلیل نص و وصیت پیشین را تأیید می کند؛ یعنی دعوت به حاکمیت خدا با انضمام به نص، دلیلی بر حقانیت خلیفه خدا خواهد بود.

(عقاید اسلام، دعوت به حاکمیت خدا)



راهزنان در مسیر ملکوت

اقسمت سوم

دلایل نقضی سید احمدالحسن (علیه السلام) در پاسخ به هتاکي مخالفان به رؤیای اهل بیت



طعن و ایراد وارد می شد که شاید همه توهم بوده و آنچه دیده اند شیطان بوده و خود شیطان برایشان به صورت ملائکه ظهور کرده و کلامی را به عنوان کلام خدا برایشان می خوانده و ... و به همین دلیل خداوند سبحان به همین مقدار اکتفا کرده و فرموده: **(وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ)**، یعنی قرائت قرآن برایشان ممکن نیست؛ پس چطور این قرآن را نازل کرده باشند؟!

بنابراین وقتی از وحی قرآن یا بعضی از آیات قرآن عاجز هستند، پس چطور ممکن است که شخصی مدعی علم از روی جهالتش بگوید که شیاطین به صورت رسول الله (ص) در رؤیا نمایان می شوند؟! آیا چنین شخصی خود را عاقل و صاحب علم می داند که می گوید شیطان می تواند به شکل انبیا و اوصیا و فرشتگان درآید؟ اگر شیطان امکان تَمَثُّل

سید احمدالحسن (علیه السلام) در تفسیر آیه ۲۱۰ الی ۲۱۱ شعراء می فرمایند:

(وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ * وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ) (قرآن را شیاطین نازل نکرده اند، و سزاوار آنان نیست، و قدرت ندارند). (شعراء ۲۱۰-۲۱۱)

همچنان که شیطان نمی تواند کلمات خدا را تلاوت کند یا به شکل رموز ملکوت آسمان ها یا خلفای خدا و ملائکه و اسماء الهی شود؛ و اگر این کارها برایش ممکن بود، پس دیگر نباید ملکوت به دست خداوند شمرده می شد؛ بلکه باید به دست شیطان قلمداد می شد و دیگر مجالی برای اطمینان به هیچ چیزی که از ملکوت بیاید باقی نمی ماند، و در این صورت بر همه رسالت های آسمانی و همه خلفای الهی

سید احمدالحسن:

شیطان، نمی تواند کلمات خداوند را تلاوت کند یا شبیه رموز ملکوت آسمان ها و خلفای خداوند و فرشتگان خداوند و نام های خداوند شود؛ و اگر چنین چیزهایی برایش امکان پذیر بود، دیگر نباید ملکوت به دست خداوند شمرده می شد، و دیگر فرصتی برای اطمینان به هیچ چیزی که از ملکوت بیاید، نمی ماند.

(عقاید اسلام، احتمال اینکه رؤیا از ناحیه شیطان باشد)



همه مسلمانان روایت کرده اند که شیطان نمی تواند به صورت رسول الله محمد ﷺ نمایان شود و این نمونه ای از آن است:

و رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ يَقُولُ لِي كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا دُفِنَ فِي أَرْضِكُمْ بَضْعَتِي وَ اسْتُخْفِطْتُمْ وَ دِيَعَتِي وَ غُيِبَ فِي تَرَاكُمِ نَجْمِي فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا الْمَدْفُونُ فِي أَرْضِكُمْ وَ أَنَا بَضْعَةٌ مِنْ نَبِيِّكُمْ وَ أَنَا الْوَدِيعَةُ وَ النَّجْمُ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي وَ هُوَ يَعْرِفُ مَا أُوجِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ حَقِّي وَ طَاعَتِي فَأَنَا وَ آبَائِي سُفْعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كُنَّا سُفْعَاءَهُ نَجَا وَ لَوْ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَرْرِ الثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى لَأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتِمَّتُ فِي صُورَتِي وَ لَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ أَوْصِيَائِي وَ لَا فِي صُورَةِ وَاحِدَةٍ مِنْ شَيْعَتِهِمْ وَ إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ.

حسن بن علی بن فضال روایت می کند که شخصی از اهل خراسان به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: ای فرزند پیامبر، رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که گویا به من می گوید: حال شما چطور است هنگامی که در زمین شما پاره تن من دفن شود و حافظ امانت من شوید و ستاره من در خاک شما نهان شود؟ امام رضا علیه السلام به او فرمود: «من در زمین شما دفن می شوم و من پاره تن پیامبرتان هستم و من آن امانت و ستاره ام. آگاه باشید که هرکس زیارت کند در حالی که آنچه را خدا از حقم و اطاعت واجب کرده بشناسد، من و پدرانم شفیع او در روز قیامت هستیم و هرکه ما شفیع او شویم نجات می یابد، اگرچه مانند بار همه ثقلین (جن و انس) بر دوش او باشد؛ و پدرم از جدم از پدرش روایت کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: هرکه مرا در خوابش ببیند، پس خود مرا دیده است، چون شیطان به صورت من و هیچ یک از اوصیای من و هیچ یک از شیعیان آن ها نمایان نمی شود؛ و همانا رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»

اما سخن برخی از این مدعیان (۴) به این مضمون که مقصود از حدیث، فقط کسانی هستند که رسول الله ﷺ را در دنیا دیده و شکل مادی او را

به ارواح طاهره را داشته باشد، چه چیزی از دین خدا باقی می ماند و چگونه انبیا و رسولان ﷺ وحی خدا را تمیز دادند و دانستند که از ناحیه خداست نه از ناحیه شیطان؟ و آن کسی که برایشان وحی می کند فرشته است، نه شیطان؟!

در این صورت حضرت محمد ﷺ چطور دانست آن که با او سخن می گوید جبرئیل علیه السلام است نه شیطان؟! برحسب سخن آن ها شیطان می تواند به شکل جبرئیل علیه السلام نیز درآید، چون آن ها تمثل شیطان به صورت محمد ﷺ را جایز می دانند، در حالی که بلندمرتبه تر از جبرئیل علیه السلام است! همچنین طبق نظر آن ها، آیا انبیا ﷺ موظف بودند که از هر فرشته ای که با آنان سخن می گوید و به آن ها وحی می کند، معجزه ای طلب کنند تا بفهمند که فرشته و از جانب خداست، نه شیطان؟! آنگاه در مواقعی که وحی برای انبیا ﷺ از طریق رؤیا بوده، چطور تمیز می دادند که این وحی از خداست، نه شیطانی که به صورت فرشته به سراغشان آمده است؟!

به خدا سوگند کسانی که می گویند شیطان می تواند به شکل محمد ﷺ و اوصیا ﷺ و فرشتگان درآید، باب بزرگی برای شیطان و سربازان ملحد و خدانا باورش باز کرده که دیگر هیچ چیزی از دین خدا را باقی نمی گذارد و اگر بفهمند، با همین سخن باطل، شیاطین و ملحدین را برگردۀ خود سوار کرده اند. آیا مدعیان علم، بزرگی این جرمی را که مرتکب شده اند می فهمند؟ اکنون به همه کتاب های آسمانی و مصداق همه انبیا و رسولان و قرآن از الف تا یاء آن طعنه و ایراد وارد کردند. کسی که بر دین خدا و بر رسول خدا محمد ﷺ جرئت و گستاخی کرده و گفته است شیطان به صورت محمد ﷺ و انبیا و اوصیا ﷺ متمثل می شود، باید به خدا برگردد و از پروردگارش استغفار کند؛ چون این حقایق، روزی برای مردم روشن خواهد شد و مردم روزبه روز این ها را خواهند شناخت و قلب و جهالت و گستاخی اهل باطل و جرئت آن ها بر خدا و ملکوت و رسولان و ائمه ﷺ برایشان روشن خواهد شد.

بنابراین، رؤیایی که حاوی ذکر خدا یا خلفای خدا یا ملائکه الهی باشد، هرگز از جانب شیطان نیست؛ بلکه از ناحیه خدا و از سمت ملکوت الهی و ملائکه الهی و ارواح پاکیزه است.

سید احمد الحسن:

متأسفانه بیشتر مردم از نشانه های ملکوتی غافل اند، تا اینکه «دابة الارض» (جنبندۀ زمين) خروج کند و بر پیشانی آنان نشانه بگذارد که آن ها به نشانه های خداوند کافرند.

(روشنگری هایی از دعوت های فرستادگان، جلد ۲)

ایشان مواجه شدند؟ در نتیجه گواهی خداوند، نسبت به بندگان را رد کردند و نص خداوند، نسبت به محمد ﷺ پیامبرش را رد کردند، که با رؤیایی بود که مردم، آن را دیدند و مانند سخن امروز آنان را بیان کردند:

(بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامَ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ) (۵) (گفتند: بلکه خواب‌هایی آشفته و پریشان است؛ بلکه آن را به دروغ برافته، بلکه او شاعر [خیال‌پردازی] است، [اگر فرستاده خداست] باید برای ما معجزه‌ای بیاورد، مانند معجزه‌هایی که پیامبران گذشته را [با آن‌ها] فرستادند).

حقیقتی که این گروه به آن جاهل هستند این است که شیاطین جرئت ندارند و نمی‌توانند به کسی رؤیا نشان دهند، به اینکه او خلیفه خدا در زمین است یا فلان شخص، خلیفه خدا در زمین است؛ بلکه رؤیاهای شیطان (نعوذ بالله)، همان خواب‌های ناراحت‌کننده و سفیهانه است.

عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند، ص ۱۰۵-۱۱۰

منابع:

۱. شعراء، ۲۱۰ - ۲۱۱.

۲. کشف، ۵.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۴؛ الأمالی (صدوق)، ص ۶۴؛ عیون أخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۵۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۸۳.

۴. به‌رغم اینکه این سخن ساده و سفیهانه‌ای است که از شخصی که حتی اندکی علم داشته باشد صادر نمی‌شود، اما متأسفانه همین سخن از مدعیان علم و شیوخی که در شبکه‌های ماهواره‌ای حاضر می‌شوند (چنان که بعضی از مؤمنین برایم نقل کرده‌اند) صادر شده و به همین سبب پاسخ این اشکال را دادم تا مردم را فریب ندهند؛ همچنین برای اینکه سطحی‌بودن این مدعیان و اوج جهل و اشتباه آن‌ها برایشان آشکار شود و نیز برای اینکه شاید توبه و استغفار کنند، پس از آنکه حق برایشان روشن شد و فهمیدند قول آن‌ها باطل بوده است.

۵. انبیاء، ۵.

می‌شناسند، همین روایت یادشده سخن آن‌ها را نقض می‌کند؛ چون امام رضا ﷺ به‌یقین می‌داند که این شخصی که رؤیا را برایش نقل می‌کند، قطعاً رسول الله ﷺ را ندیده و با این حال، حضرت فرمود «هرکه رسول الله ﷺ را ببیند خود او را دیده، چون شیطان به صورت او ظاهر نمی‌شود»؛ در حالی که امام رضا ﷺ روی سخنش با اوست و به‌طور خاص، رؤیای او را اراده کرده است که رسول خدا ﷺ را در بیداری ندیده است.

بنابراین، شرطی که بعضی از آن‌ها قرار داده‌اند -اینکه صاحب رؤیا باید قبلاً رسول خدا ﷺ را در زندگی جسمانی دیده باشد- با این روایت و با آنچه قبلاً بیان کردیم، نقض می‌شود؛ بلکه این گفته اساساً شرطی از هواهای نفسانی و اوهام آن‌هاست و هیچ دلیلی نزد آن‌ها جز عناد و تکبر ندارد.

بنابراین، آیا معقول است قبول کنیم هرکس بدون دلیل شرعی، شروطی در امور دینی و اعتقادی بگذارد؟! بلکه اساساً دلیل بر ضد این شرط جعلی داریم.

آنگاه این مدعیان که چنین شرطی را درباره رسول خدا ﷺ قرار دادند، آیا درباره ملائکه نیز همین شرط را قائل هستند؟ یعنی می‌گویند کسی که ملائکه را در رؤیا می‌بیند باید آن‌ها را در همین عالم دیده باشد، وگرنه آن‌ها شیاطین هستند؟! همه انبیا و از جمله حضرت محمد ﷺ آغاز رسالتشان این‌گونه بوده که ملائکه را در رؤیا و کشف می‌دیدند و با آن‌ها سخن می‌گفتند و آن کشف و رؤیا نخستین رؤیت آن‌ها بوده است؛ پس کسانی که امروز خود را علمای اسلام می‌نامند اگر در زمان انبیای گذشته (که به آن‌ها ایمان دارند) زندگی می‌کردند، آیا با همین سخن و اشکال روبه‌روی آن‌ها قرار می‌گرفتند، یعنی به انبیا می‌گفتند که شما از کجا می‌دانید و شاید این شیطان باشد که برای شما به‌صورت ملائکه نمایان شده است یا به رسول الله محمد ﷺ می‌گفتند که شیطان نزد تو و اصحابت آمده و به‌صورت موسی ﷺ و عیسی ﷺ نمایان شده، چون تو و اصحابت هرگز موسی ﷺ را در این زندگی مادی ندیده‌اید؟!

آیا علمای گمراهی می‌دانند که این، سخنی است که افراد مشابه آنان، با محمد ﷺ و پیامبران پیش از

سیداحمدالحسن:

خداوند سبحان در قرآن کریم این فرضیه را که می‌گفتند شیاطین قرآن را نازل کرده‌اند، رد کرده است: **(قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند، و سزاوار آنان نیست، و**

قدرت ندارند). شعراء، ۲۱۰ - ۲۱۱

(عقاید اسلام، احتمال اینکه رؤیا از ناحیه شیطان باشد)



(بگو من بدعتی از فرستادگان نیستم)

سلسله پاسخ‌هایی به بدعت ۱۰۱ یوحنا دمشقی

اقسمت پنجم

به قلم: آندریاس انصاری

در قسمت‌های پیشین، مطالب و نکات بسیاری در رد کلمات یوحنا دمشقی ارائه شد و قصد بر این است که تک‌تک کلمات او آورده شود و ان شاء الله به موضعی که او بیان داشته است، پاسخی شایسته داده شود.

سید احمد الحسن:

دین خدا یکی است و از سوی یگانه نازل شده است. دین عیسی و موسی و محمد علیهم‌السلام یکی است، ولی در آنچه اکنون بین مردم رواج دارد، تحریفات زیادی وارد شده است و به همین دلیل من آمده‌ام تا تمامی حق را همان طور که خدای سبحان می‌خواهد روشن و تبیین کنم.

(پاسخ‌های روشنگرانه، جلد ۴، پیرش ۳۱۳)

هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است. * برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او اُمّتی عظیم به وجود خواهم آورد.» * و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته، مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید. * و خدا با آن پسر می‌بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. * و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت. [۲]

به این قسمت از متن توجه کنید:

(... از او اُمّتی عظیم به وجود خواهم آورد). [۳]

سید احمدالحسن فرمود: «گمان نمی‌کنم انسان عاقلی اعتقاد داشته باشد که کافران و مشرکان و بت‌پرستان نزد خداوند متعال امت بزرگی باشند.» [۴]

همچنین فرمود: «بسیاری تعداد، نزد خداوند جلوه امت بزرگ نیست. منظور از امت عظیم و بزرگ و بزرگی برای خداوند سبحان است. همان پیامبران و اوصیا هستند؛ یعنی منظور از امت عظیم و بزرگ از اسماعیل (علیه السلام) همان پیامبران و اوصیا از فرزندان ایشان هستند. آن‌ها مخصوصاً همان محمد و آل محمد (علیهم السلام)، خلفای خداوند در زمین‌اند. امروز امت بزرگ معروف از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم فقط ایشان هستند. هر فردی آنان را انکار کند، آنچه را که تورات به آن بشارت داده، انکار کرده است و مهم‌ترین سفر آن را، که سفر پیدایش است، انکار کرده است.» [۵]

بنابراین عظمت در نزد خدا به تعداد نیست و امتی عظیم از اسماعیل همان طور که سید احمدالحسن روشن فرمود، پیامبران و اوصیا از فرزندان اسماعیل هستند؛ آن‌ها مخصوصاً محمد (علیه السلام) و آل محمد (علیهم السلام) هستند. [۶]

• کلمات یوحنا دمشقی درباره نسل اسماعیل (علیه السلام)

دمشقی می‌گوید:

«آن‌ها اصلشان را از اسماعیل پسر ابراهیم و هاجر می‌گیرند، و به این دلیل، آن‌ها، هم هاجری‌ها و هم اسماعیلی‌ها نامیده می‌شوند؛ همچنین آن‌ها ساراسین‌ها نامیده می‌شوند، که از «ساراس کنوی» یا فاقد سارا ریشه گرفته است؛ به این دلیل که هاجر به فرشته گفت: «سارا مرا فاقد راند.»

این‌ها عادت به بت‌پرستی داشتند، و ستاره صبح و آفرودیت را می‌پرستیدند که در زبان خودشان آن را خبر (Khabár)، به معنای بزرگ، می‌نامیدند؛ به این ترتیب، تا زمان هراکلیوس، آن‌ها بت‌پرستان بزرگی بودند.» پایان نقل قول.

• نقد کلمات دمشقی درباره نسل اسماعیل (علیه السلام)

عجیب آن است که یوحنا دمشقی که برخلاف سخن عیسی (علیه السلام)، انسانی (یعنی عیسی (علیه السلام)) را تا حد خدا بالا برده و می‌پرستد [۱] درباره بت‌پرستی دیگران می‌نویسد!

اما این نوع ادبیات درباره نسل اسماعیل (علیه السلام) نه تنها نشانه عقده و کینه‌توزی اوست، بلکه نشانه این است که دمشقی حتی برای کلمات صحیح کتاب مقدس نیز ارزشی قائل نیست؛ چراکه او در حال نادیده گرفتن بشارت تورات درباره فرزندان اسماعیل (علیه السلام) است!

در کتاب پیدایش، فصل ۲۱ می‌خوانیم:

(بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مَشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آن‌ها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در بیابان بئر شمع می‌گشت. * و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته‌ای گذاشت. * و به مسافت پرتاب تیری رفته، در مقابل وی بنشست، زیرا گفت: «موت پسر را نینم.» و در مقابل او نشسته، آواز خود را بلند کرد و بگریست. * و خدا آواز پسر را بشنید و فرشته خدا از آسمان،

سید احمدالحسن:

دعوت همه انبیا و اوصیا (علیهم السلام) با پذیرفته شدن از طرف علمای دین و بزرگان جامعه‌ای که در آن مبعوث شده بودند، مواجه نشد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز با جبهه‌گیری رؤسای مکه و علمایش که با شریعت سر ستیز داشتند، رویارو شد، و عالمان یهود و نصارا و مردمی که فرییشان را خورده بودند به آن حضرت (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاوردند؛ با وجود اینکه آن‌ها به آمدنش بشارت می‌دادند و چشم‌انتظار ظهورش بودند!

• اتهام پیامبر دروغین بودن به محمد ﷺ

اینان چه دمشق و چه ابن میمون. برای موجه و معتبر نشان دادن دشمنی شان، حاضرند عیسی (علیه السلام) یا دانیال (علیه السلام) و هر نبی دیگری را به راحتی خرج کینه خود کنند؛ آری! اینان برای جنگ با کلمات خدا (فرستادگان) از کلمات خدا استفاده می کنند و دشمنی زشت خود را پشت ایمان یا محبت به فرستاده پیشین مخفی می کنند و به وسیله این سلاح به جنگ با فرستاده جدید می روند! همان مظلومی که مطابق میل آنان نیامده است!

• توجه به ثمرات محمد ﷺ

به مسیحیان آزاداندیش می گویم: مگر نه این است که عیسی (علیه السلام) درباره پیامبران دروغین فرموده است که: (ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت). [۱۲]

پس در واقع عیسی به سادگی و روشنی بیان می سازد که به ثمره نظر کن و همان ثمره است که حقیقت شجره یا آن درخت را برای تو مشخص می کند! و اگر از اهل خبره به شناخت انواع درخت ها توسط شاخ و برگ ها نباشی، پس چه کسی نمی تواند درخت سیب را تشخیص دهد وقتی که سیب ها از شاخه های آن به پایین متمایل شده باشند، و این مثال نیز درباره درختی است که ثمره مسموم یا تلخ می دهد، پس هنگامی که ثمره اش را می بینی آن را می توانی از ثمره اش تشخیص دهی! در انجیل می خوانیم:

(هر درختی را از میوه اش می توان شناخت. نه از بوته خار می توان انجیر چید، و نه از بوته تمشک، انگور! * شخص نیک از خزانه نیکوی دل خود نیکویی برمی آورد، و شخص بد از خزانه بد دل خود، بدی. زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می گوید). [۱۳]

پس بنگرید که ثمرات محمد ﷺ و دمشق. که پیش تر بخشی از آن ها را تقدیم کردیم. چیست؟ و ببینید از آن ها چه چیزی خارج می شود؟

دمشقی در ادامه روند کلمات متعصبانه خود، اتهامی را به پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ نسبت می دهد و می گوید:

«از آن زمان تا به حال، پیامبری دروغین به نام محمد در میان شان ظهور کرده است.» پایان نقل قول.

انگار می خواهد بگوید که محمد ﷺ همان است که در انجیل و در کلام عیسی (علیه السلام) به آن اشاره شده است: («اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میش ها نزد شما می آیند ولی در باطن، گرگان درنده اند. * ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می چینند؟ * همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد. * نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. * هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. * لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت»). [۷]

یا می خوانیم:

(و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند). [۸]

اینکه او و امثال او محمد ﷺ را مصداق سخن عیسی (علیه السلام) تعیین کنند، برای بنده عجیب نیست؛ زیرا کلمات او بیش از هر چیزی مرا به یاد کلمات موسی بن میمون [۹] از علمای یهود می اندازد! او نیز سعی کرد تا عیسی را (علیه السلام) که با قانون ثابت شناخت فرستادگان [۱۰] آمده بود. مصداق آنچه دانیال (علیه السلام) بیان کرد، نشان دهد! به آنچه ابن میمون می گوید خوب توجه کنید:

«حتی عیسای ناصری که تصور می کرد مسیح باشد و توسط دادگاه کشته شد، توسط دانیال پیشگویی شده بود؛ همچنان که او گفت: (و همچنین، فرزندان توحش در بین مردمانت خود را بالا خواهند کشید تا رؤیا را به انجام برسانند اما لنگ خواهند زد). (دانیال ۱۱: ۱۴)». [۱۱]

سید احمد الحسن:

منتیت و پیروی از هوای نفس سراسر وجود علمای بنی اسرائیل را فراگرفت و تکبر، ایشان را از پیروی از پیامبر امی (علیه السلام) بازداشت و از ایشان، جز عده ای اندک به آن حضرت ایمان نیاوردند.

(گوساله، جلد ۱)

شناخته شد. عیسی به پطرس وصیت کرد (ر.ک. یوحنا ۲۱: ۱۵-۱۷) و او با آن شناخته شد. اِشْعِیا به یحیی وصیت کرد (ر.ک. اِشْعِیا ۴۰: ۳) و او با آن شناخته شد. اِشْعِیا به عیسی وصیت کرد (ر.ک. اِشْعِیا ۶۱: ۲-۱) و او با آن شناخته شد. اِشْعِیا به منجی وصیت کرد (ر.ک. اِشْعِیا ۱۱: ۱؛ ۶۳: ۱) و او با آن شناخته می شود. | رکن دوم: «علم» و «حکمت»؛ موسی با علم و حکمت آمد (ر.ک. خروج ۱۸: ۱۶؛ تثئیه ۵: ۱۶-۲۱) یوشع، با حکمت آمد (یوشع ۲۳: ۱۱؛ ۲۴: ۱۴) اِشْعِیا با حکمت آمد (ر.ک. اِشْعِیا ۱: ۱۶-۱۷) ارمیا با حکمت آمد (ر.ک. ارمیا ۷: ۳-۶) یحیی با حکمت آمد (ر.ک. لوقا ۳: ۱۰-۱۴) عیسی با حکمت آمد (ر.ک. متی ۱۳: ۵۴؛ لوقا ۱۱: ۱۴-۱۸) | رکن سوّم: «حاکمیت خدا»؛ حاکمیت خدا یعنی حق قانون گذاری برای خداست و اجراکننده نیز باید توسط او انتخاب شود. موسی با دعوت به حاکمیت خدا آمد (ر.ک. تثئیه ۴: ۵-۶) یوشع با دعوت به حاکمیت خدا آمد (ر.ک. یوشع ۲۲: ۵) عیسی خواستار حاکمیت خدا بود (ر.ک. متی ۱۹: ۱۷-۱۹؛ مرقس ۷: ۹-۱۳).

۱۱- میشناه توره، پادشاهان و جنگ ها، ۱۱: ۶.

۱۲- انجیل متی ۷: ۱۶.

۱۳- انجیل لوقا ۶: ۴۴-۴۵.

۱۴- اما ممکن است بگویید چرا در قرآن احکام جهاد وجود دارد؟ در پاسخ می گوئیم: آنچه از درشتی با کافران است چه بسیار در کتاب مقدس وجود دارد (ر.ک. اعداد ۳۱: ۱-۱۲؛ تثئیه ۲۰: ۱۳-۱۷؛ یوشع ۶: ۱۶-۲۱؛ ۱۰: ۳۴-۴۳؛ ۱۱: ۲۳-۳۱؛ اسموئیل ۱۵: ۳-۱۰؛ همچنین می توانید به عمل سموئیل نبی، در برخورد با اجاج رجوع کنید (ر.ک. اسموئیل ۱۵: ۳۲-۳۳) و برخورد ایلیای نبی با انبیای بعل (ر.ک. پادشاهان ۱۸: ۴۰) و اگر درباره احکام اشکال می گیرید خوب است که صفحات کتاب مقدس را ورق بزنید، تا از دستور به سوزاندن (ر.ک. لایوان ۲۰: ۱۴) دستور به کشتار مردان (ر.ک. تثئیه ۱۳: ۱۲-۱۶) و دستور به سنگسار (ر.ک. تثئیه ۲۱: ۱۸-۲۱) و دستور به کشتار کسانی که در روز سبت کار می کنند، آگاهی یابید (ر.ک. خروج ۳۵: ۲)؛ و اگر می گوئید جنگ با دشمنان برای قبل از مسیح بود و بعد از عیسی تنها محبت است، پس می گوئیم آیا شما معتقد نیستید که آن سوار بر اسب سفید که در مکاشفه یوحنا فصل ۱۹ ذکرش وجود دارد، خود عیسی علیه السلام است؟! (درحالی که ما معتقدیم آن همان منجی آخرالزمان است و با دلیل می توانیم اثبات کنیم که آن شخص عیسی علیه السلام نیست). آیا طبق آن فصل او کشتار نمی کند؟! بنابراین اگر یک مسیحی بخواهد از جهاد یا احکام یادشده در قرآن ایراد بگیرد دیگر نباید خود را ایمان دار به کتاب مقدس بیندارد! اما برای مطالعه توضیح برخی از آیات جهاد در قرآن کریم، می توانید به کتاب سیزدهمین حواری، نوشته سید احمدالحسن رجوع کنید (نسخه گردآوری شده توسط دکتر توفیق محمد مغربی، صفحه ۲۲)

صفحات قرآن را از ابتدا ورق بزنید و منصفانه در آن تدبر کنید؛ سراسر دعوت به عدالت و مهربانی به والدین و یتیمان و دعوت به عدم ستم به دشمنان و صفات پسندیده و اخلاق کریمانه را می بینید؛ [۱۴] آنگاه باید از خود پرسید که چرا نباید به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاوریم؟!

ان شاء الله ادامه دارد...

پانوشتها

- ۱- شرحی از ایمان ارتدوکس، کتاب ۳، فصل ۸.
- ۲- سیزدهمین حواری، گردآوری دکتر توفیق محمد مغربی، نسخه عربی، ص ۶۳.
- ۳- پیدایش ۲۱: ۱۴-۲۱.
- ۴- پیدایش ۲۱: ۱۸.
- ۵- سید احمدالحسن، عقاید اسلام، خلافت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، اول: نص، نسخه فارسی، ص ۱۵۸.
- ۶- دکتر علاء سالم فرمود: «و از انجیل مثالی را برای مصداق عظمت و بزرگی در نظر خداوند سبحان و متعال ذکر می کنیم: (اما فرشته، وی را گفت: ای مریم! مترس. لطف بسیار خدا شامل حال تو شده است. اینک آبستن شده، پسر خواهی زایید که باید نامش را عیسی بگذاری. این بزرگ خواهد بود، و او پسر متعال خوانده خواهد شد؛ و پروردگار، خدا، تخت پادشاهی جدش داوود را به او عطا خواهد فرمود). (لوقا ۱: ۳۰ تا ۳۳) و به مانند همین عظمت و بزرگی، برای یوحنا تعمیددهنده (یحیی علیه السلام) نیز ذکر شده است. این دو بزرگ و عظیم اند؛ چراکه خلیفه و جانشین خداوند هستند.» (پانوشت سیزدهمین حواری از دکتر علاء سالم، نسخه فارسی، ص ۳۸). دکتر علاء سالم در آخر اشاره ای به این داشتند که عظیم بودن یحیی هم ذکر شده است که در انجیل می توانیم آن را مشاهده کنیم: (زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود). (لوقا ۱: ۱۵)
- ۷- انجیل متی ۷: ۱۵-۲۰.
- ۸- انجیل متی ۱۱: ۲۴.
- ۹- Moshe ben Maimon.
- ۱۰- قانون ثابت شناخت فرستادگان از کتاب مقدس اثبات می شود: رکن اوّل: نص یا وصیت؛ طبق کتاب مقدس، فرستادگان، با نص شناخته می شوند. موسی به جانشین خود یوشع وصیت کرد (ر.ک. تثئیه ۳۱: ۱۴) و او با آن

سید احمدالحسن:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایگاه اجتماعی و زعامت دینی دروغین و باطل را از علمای بنی اسرائیل می گرفت؛ همچنان که عدالت وی در توزیع اموال، آن ها را از ویژگی خاصی که از آن بهره مند بودند محروم می ساخت؛ بنابراین اگر از وی پیروی می کردند دیگر نمی توانستند وجوهات و صدقات را مختص خود کنند.

(گوساله، جلد ۱)

احکام تطبیقی نماز و روزه در قطب

ا قسمت نهم (پایانی)

نویسنده: علی تهرانی

در قسمت قبلی خلاصه‌ای از نظر تمام فقهای شیعه و سنی را بیان کردیم و دیدیم که نظراتشان به سی نظر رسید. در این قسمت قصد داریم، حکم خداوند، همان حکم حقیقت و واقعی را خدمت شما تقدیم کنیم.

حکم خداوند، به صورتی که سید احمدالحسن بیان فرموده‌اند

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیتش به کمیل بن زیاد روایت است که فرمود:

«ای کمیل، جنگی نیست مگر همراه امامی عادل، و غنیمتی نیست مگر از سوی امامی فاضل. ای کمیل، این نبوت و رسالت و امامت است، و بعد از این چیزی نیست جز دوستداران اهل تبعیت یا اهل بدعت. خداوند فقط از متقین می‌پذیرد. ای کمیل، **جز از ما اخذ نکن تا از ما باشی**» و سائل الشیعه (آل

البیت)، ج ۲۷، ص ۳۰

و از عبیده سلمانی نقل شده است: از علی (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم، تقوای الهی پیشه کنید و به مردم به آنچه نمی‌دانید فتوا ندهید؛ چرا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفته‌ای فرموده‌اند که از آن به غیرش برگشتند و گفته‌ای فرموده‌اند که کسی که آن را در غیر جایگاهش قرار دهد بر او دروغ بسته است.» عبیده، علقمه، اسود و کسانی که همراهشان بودند عرض کردند: ای امیر مؤمنان! پس به آنچه به ما از مصحف می‌رسد چگونه عمل کنیم؟ فرمود: «در این خصوص از علمای آل محمد پرسیده می‌شود.» و سائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷، ص ۲۶

متن پرسش و پاسخ سید احمدالحسن:

پرسش ۱۰: نماز در قطب و مکان‌هایی که برای مدتی خورشید در آنجا نمی‌تابد یا برای مدتی بدون اینکه پنهان شود می‌تابد، یا مناطقی که مدت اندکی می‌تابد و... به چه صورت است؟

پاسخ: در خصوص نماز در مکان‌های گفته شده:

«اگر طلوع و غروب خورشید را تشخیص دهد، هر دو صحیح است؛ یعنی با تاریک شدن، روشنائی و فجر صادق؛ در این صورت همان‌طور که در شرایع (احکام نورانی اسلام) گفته شده باید طبق آن عمل کند.

اگر طلوع و غروب را تشخیص دهد، ولی تاریکی و روشنائی (فجر صادق) پیش از طلوع خورشید را تشخیص ندهد، وقت نماز مغرب، هنگام غروب خورشید و وقت نماز صبح، از یک ساعت و نیم پیش از طلوع خورشید تا طلوع آن است؛ این در صورتی است که مدت شب یا پنهان شدن خورشید بیشتر از یک ساعت و نیم باشد. اگر مدت شب یا پنهان شدن خورشید یک ساعت و نیم یا کمتر باشد، وقت نماز صبح از بعد از مغرب به اضافه خواندن نماز مغرب و عشا تا پیش از طلوع خورشید ادامه می‌یابد؛ و وقت امساک تا پیش از طلوع خورشید است، حتی اگر یک لحظه باشد؛ می‌خواهد غروب خورشید، یک ساعت باشد یا ده ساعت.

سید احمدالحسن:

فردی غیر از خداوند و فرستادگانی که تشریع را به آنان سپرده است، جایز نیست که تشریع کند. دین برای خداوند است و او سبحانه، دینش را برعهده گرفته است؛ پس هیچ فردی حق برعهده گرفتن تشریع در دین خداوند، به صورت داوطلبانه و کودکانه را ندارد. (عقاید اسلام، مبحث تشریع)



به اندازه چهار رکعت اختصاص به نماز عشا دارد.
- در خصوص روزه، بر مکلف واجب است روزش را از طلوع فجر تا غروب خورشید امساک کند.

دوم: طلوع و غروب برای مکلف قابل تمییز باشد، ولی آن دو به طور کامل صحیح نیستند (یعنی تاریکی و فجر صادق پیش از طلوع با آن دو همراه نیست). در اینجا دو صورت دارد:

- صورت اول: اینکه طول شب بیش از یک ساعت و نیم باشد که در این صورت وقت نماز مغرب، هنگام غروب خورشید است که وقت افطار نیز محسوب می شود؛ اما وقت نماز صبح از یک ساعت و نیم پیش از طلوع آفتاب تا هنگامی است که خورشید طلوع کند. اگر فرض کنیم طلوع خورشید در این مناطق ساعت ۷:۰۰ صبح باشد، این یعنی اول وقت نماز و امساک ساعت ۵:۳۰ صبح خواهد بود.

- صورت دوم: اینکه طول شب یک ساعت و نیم یا کمتر باشد که در این صورت غروب خورشید، وقت نماز مغرب و افطار است؛ اما وقت نماز صبح بعد از غروب و بعد از مدت زمانی به اندازه به جا آوردن نماز مغرب و عشا تا طلوع خورشید است؛ یعنی اگر فرض کنیم غروب خورشید در این مناطق ساعت ۴:۰۰ باشد و مکلف به ده دقیقه برای ادای نماز مغرب و عشا احتیاج داشته باشد به این معنا خواهد بود که وقت نماز صبح از ساعت ۴:۱۰ تا طلوع خورشید است؛ و طبق این مثال طلوع خورشید ساعت ۵:۳۰ یا زودتر است؛ اما وقت امساک از پیش از طلوع خورشید شروع می شود، حتی اگر یک لحظه باشد.
- و اما وقت نماز (ظهر و عصر) در هر دو صورت هنگام زوال (نیمروز) خواهد بود.

سوم: طلوع و غروب به هیچ وجه برای مکلف قابل تمییز نباشد؛ که در اینجا هم دو صورت وجود خواهد داشت:

- صورت اول: اینکه روز حالت مستمر داشته باشد که در این صورت وقت (شبانه روز) به دو نیمه تقسیم می شود و هر کدام از روز و شب ۱۲ ساعت خواهد بود؛ اما چگونه اوقات تشخیص داده می شود؟

پاسخ: با مشخص کردن وقت زوال (نیمروز) و موقع آن هنگامی است که قرص خورشید در آن روز در بالاترین نقطه در آسمان قرار می گیرد؛ به عنوان مثال اگر فرض کنیم نیمروز ساعت ۱۲:۰۰ ظهر باشد، طلوع فرضی خورشید تقریباً شش ساعت پیش از آن یعنی

اگر نتواند طلوع و غروب را تشخیص دهد یا شب ۲۴ ساعت یا روز ۲۴ ساعت ادامه داشته باشد، در هر دو حالت، [شبانه روز] به ۱۲ ساعت روز و ۱۲ ساعت شب تقسیم می شود.

اما چگونه آن دو را مشخص کند؛ یعنی حدود هر ۱۲ ساعت را؟

در وضعیتی که همواره روز است می تواند در آن روز نیمه روز را هنگامی که قرص خورشید در بالاترین نقطه قرار دارد مشخص کند؛ این نقطه، نیمه روز است؛ یا نیمه ۱۲ ساعت.

اما اگر همواره شب باشد یعنی طلوع خورشید وجود نداشته باشد، نورانی ترین هنگام، نیمه روز یا همان نیمه ۱۲ ساعت است. این نیمه روز همان وقت زوال محسوب می شود، یا وقتی که نماز ظهر و عصر در آن اقامه می شود. وقت نماز صبح یک ساعت و نیم پیش از طلوع فرضی تا طلوع است و نماز مغرب را هنگام مغرب فرضی می خواند و در روزه به وقت طلوع فجر و وقت مغرب یا وقت نماز صبح و نماز مغرب اعتماد می شود. پاسخ های فقهی، کتاب نماز این پاسخ در بیان اینکه نماز در آن مناطق بر سه حالت که بر وجود طلوع و غروب صحیح کلی استوار است روشن است (یعنی اینکه طلوع و غروبی همراه تاریکی و فجر صادق پیش از طلوع خورشید وجود دارند). این حالت ها به شرح زیر هستند:

اول، اینکه مکلف طلوع و غروب صحیح کلی را تمییز دهد. در چنین وضعیتی عمل بر اساس احکام ارائه شده در کتاب «شرائع اسلام، جلد ۱» خواهد بود؛ یعنی:

- وقت نماز صبح: حد فاصل میان طلوع فجر صادق تا طلوع خورشید است.

- وقت نماز ظهر و عصر: حد فاصل میان زوال خورشید (نیمروز) تا غروب آن است. به اندازه به جا آوردن نماز ظهر از ابتدای این وقت به نماز ظهر اختصاص دارد و به همین صورت برای نماز عصر از انتهای آن.

- وقت نماز مغرب و عشا: از غروب خورشید تا نیمه شب است و به اندازه سه رکعت از اول این وقت اختصاص به نماز مغرب دارد؛ سپس نماز عشا با نماز مغرب در وقت مشترک می شود تا برای کسی که اختیار دارد شب به نیمه برسد و برای کسی که در اضطرار است به طلوع فجر برسد. از انتهای این وقت

سید احمد الحسن:

اینکه خداوند در هر زمانی خلیفه یا رسولی برگزیند، و اینکه او داناترین مردم است و همه مکلفان مأمور به اطاعتش هستند، امری حتمی در هر زمانی است؛ بنابراین برگزیدن خلیفه در هر زمان لازم است.

(عقاید اسلام، مبحث خلیفه)



۲: این حکم بیان حکم الهی به صورتی است که از این دو واجب مهم اسلامی - روزه و نماز - محافظت می کند و به صورتی که در فتاوی برخی از علما می بینیم که پیشکش هایی تقدیم می کنند و این دو فریضه را با هم یا یکی از آن ها را از ساکنین این منطقه ساقط می کنند نیست.

۳: این بیانی است که در آن، آسان گرفتن شریعت با بلند نظری اش تعارضی ایجاد نمی کند؛ برخلاف بسیاری از فتاوی پیشین که صاحبان بر ساکنین آن مناطق، مهاجرت از آنجا را واجب کرده اند و اینکه آنجا را ترک گویند و خالی کنند؛ با این استدلال که نمی توان واجبات خداوند را در آنجا به انجام رساند!

۴: روشن و قطعی بودن این پاسخ، به این معنا که صاحب آن، به هیچ وجه این پاسخ را به صورت احتمالی و با شک و تردید بیان نکرده است، همانند آنچه در فتاوی پیشین دیدیم که صاحبانشان حکم را در بسیاری موارد یک بار به صورت احتمالی، بار دیگر با شک و تردید و مرتبه بعد با «اشکال داشتن» بیان کرده اند؛ تا آنجا که از بعضی از آن ها چنین شنیدیم که می گویند: این بهتر یا بنا بر احتیاط است و برخی دیگر می گویند در مشروع بودن اشکال وجود دارد و سومی به این صورت که «می تواند گفته شود» مطرح می کند، و نظایر این عبارت ها.

ساعت ۶:۰۰ صبح و وقت طلوع فجر (ابتدای زمان نماز فجر و امساک) یک ساعت و نیم پیش از طلوع فرضی یعنی ساعت ۴:۳۰ صبح تا وقت طلوع خورشید یعنی ساعت ۶:۰۰ صبح خواهد بود؛ اما وقت غروب فرضی تقریباً شش ساعت بعد از وقت زوال یعنی ساعت ۶:۰۰ عصر است که وقت نماز مغرب و افطار نیز هست.

- صورت دوم: اینکه شب حالت مستمر داشته باشد که در این صورت هم وقت به دو نیمه تقسیم می شود و هر کدام از شب و روز ۱۲ ساعت خواهد بود؛ اما چگونه اوقات تشخیص داده می شوند؟ پاسخ: باز هم با مشخص کردن وقت زوال است و موقع آن هنگامی است که شب بیشترین روشنایی را داشته باشد؛ این زمان هنگام نیمروز است و تقریباً شش ساعت بعد از آن وقت غروب فرضی و تقریباً شش ساعت پیش از آن وقت طلوع فرضی خورشید و یک ساعت و نیم هنگام شروع وقت نماز صبح تا طلوع فرضی خواهد بود؛ درست همانند آنچه در صورت نخستین بیان شد.

برای هر منصفی واضح و روشن است که این پاسخ از سید احمد الحسن قاطع است:

۱: هیچ وضعیتی از وضعیت هایی که رخ دادنش در این مناطق امکان پذیر باشد مستثنا نشده است. هر شرایطی که اتفاق بیفتد ذیل یکی از این حالات سه گانه مندرج خواهد شد و به این ترتیب حکم الهی مختص آن شرایط دانسته می شود. این در حالی است که هیچ متنی از سوی هیچ دانشمندی (چه سنی و چه شیعه) پیدا نمی کنیم که همانند این متن جامع و فراگیر باشد.

سید احمد الحسن:

علمی که باید خلیفه خداوند در زمین دارا باشد، شناخت چیزهایی است که نجات مردم در آخرت وابسته به آن است و آن علم به عقاید و تشریع است؛ در نتیجه باید به او وحی شود تا سخن نهایی نزد او باشد و اعتقاد حق و شریعت حق و مسائل جدیدی را که در تشریع به وجود می آید، بیان کند.
(عقاید اسلام، مبحث علم خلیفه خداوند در زمین)

مخلص کلام: ما آنچه را که علمای مسلمانان فتوا داده بودند خواندیم و عمق اختلاف و تعدد آرا و نظرات در این مسئله را دیدیم؛ باوجود اینکه آن‌ها به تمامی فرضیات مسئله مورد بحث پرداخته بودند؛ به علاوه هر کدام از آن‌ها تمامی شرایطی را که دیگری طبق آن فتوا داده است در فتوایش لحاظ نکرده بود، وگرنه نظرات سی‌گانه‌ای که دیدیم چهل تا می‌شد و چه بسا بیشتر؛ و این تنها درباره کسانی بود که ما به فتوایشان در این نوشتار پرداختیم!

به همه کسانی که مدعی علم هستند می‌گوییم: آیا هیچ کدام از آن‌ها یا پیروانشان می‌تواند تنها بر یک خطا یا لغزش که پاسخ قائم سید احمد الحسن در برداشته باشد اشاره‌ای کند؟! مثل لغزش‌ها و خطاهایی که لباس فتاوی آن‌ها را عریان ساخته است؛ فتواهایی که بیش از اینکه آرا و گمانه‌زنی‌ها و افتراهایی در دین خدا باشند محسوب نمی‌شوند! چشم انتظار پاسخ یکی از این‌ها هستیم، اگر پاسخی در چنته داشته باشند؛ یا اینکه همگی شان طبق عادت همیشگی‌شان به سکوت پناه ببرند!

از یونس بن ظبیان از امام صادق (ع) روایت شده است که در حدیثی فرمودند: «نماز و روزه و سخن و روایات و علوم آن‌ها تو را فریب ندهد؛ چراکه آن‌ها گورخرانی رمیده‌اند: حُمُرٌ مُسْتَنْفَرَةٌ». سپس فرمود: «ای یونس، اگر علم راستین را می‌خواهی نزد ما اهل بیت است؛ چراکه ما (آن را) به ارث بردیم و راه‌های حکمت و فصل الخطاب (سخن نهایی) به ما داده شده است.» وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۲۷، ص ۷۲

سلسله مقالات احکام نماز و روزه در قطب، به پایان رسید. امیدواریم که به واسطه این مقالات، به حقیقت و صاحب علم واقعی دست پیدا کنیم و از او حمایت کنیم.

[برگرفته از مطالب و نگاشته‌های دکتر علاء السالم در کتاب رساله‌های تطبیقی/ احکام نماز و روزه در قطب]

سید احمد الحسن:

چه بسا کسی که درباره هر مسئله‌ای فتوا می‌دهد، اگر دلیل نقلی برای آن نداشته باشد، یا زبان حال خویش به امام مهدی (عج) می‌گوید: ای فرزند فاطمه، برگرد که ما به تو نیازی نداریم! (گوساله، جلد ۲)

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود، سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان! فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای عزیزان اهل سنت! آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین! خلیفه خدا با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.